

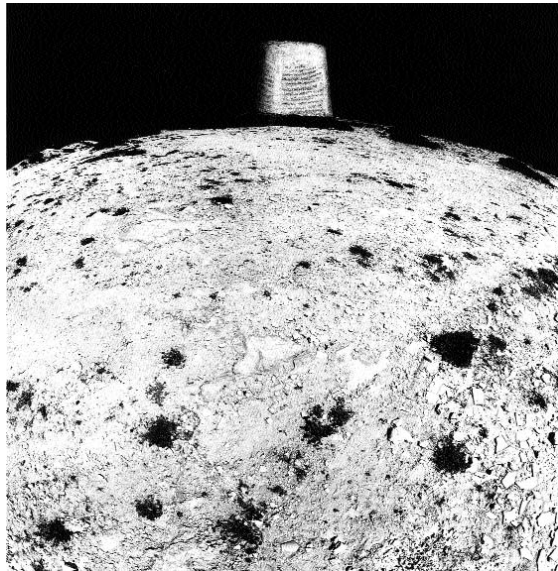


در عالم هاووز، سقف معنایی جز آسمان خاکستری ندارد. دوربین او همیشه زیر آسمان است و هیچوقت به داخل خانه ها نمی رود. تصویری که از بیرون ساختمان ها نیز ارائه می دهد، نویدبخش و گرمادهنده نیست. هیچ خانه قابل سکونتی در تصاویر او دیده نمی شود.

ساختمان هایش یا در ورودی ندارند، یا جلوبشی را با زنجیر مسدود کرده اند، یا مخروبه شده اند و یا آنقدر کوچک اند که تصور زندگی در آن ها محال است. در این دنیای مصور هیچ جای امنی برای نشستن و آسودن و راحت کردن نیست. دوربین او همیشه در گذر است. در راه. در سفر. در جاده (که موضوع مکرر تصاویر اوست). [خودش و آدم هایش (با تعمدی غرض ورزانه) فقط حق دارند تا تصویر مصنوع «قهوه» را تکرار شده در دیوار شهر ببینند]

دنیای هاووز و مناظر پیش رویش دائم با حائلی بزرگ مسدود می شود. پوشانده بودن و چیزی را در ورای حائل، غایب دیدن و برکت و گرما را در آن سو فرض کردن، تصور همیشگی اوست. (شاید برآمده از اوضاع اجتماعی یک کشور دو پاره در دو سوی دیوار).

لکه نورهای موجود در این فضا، عمدتاً در آن سوی دیوارها دیده می شوند. این که از کجا به آن سوی دیوار نور تابیده شده چیزی نمی دانیم. اصولاً خبر چندانی از وضعیت نورها و منابع نور و محل تابش و جهت حرکت آن ها نداریم. برای همین است که نمی توانیم به درستی تشخیص بدهیم که صحنه در چه ساعتی از روز گرفته شده و اصلاً روز است یا شب؟ به واسطه همین کیفیت است که اشیاء روشن، داخل این محیط سیاه، منیر جلوه می کنند. انگار نور از داخل خود آنها به بیرون ساطع می شود. این خود هاووز است که با قابلیت های فنی یک خالق تصمیم می گیرد کجای سرزمینش نور باشد و کجا نه. اینها اشیایی مشخص اند صاحب برکت و فیض که چندان قادر به



Robert Hausser / Omega 999 - 1978

تغییر دادن اوضاع نیستند. اما هستند و دیده می شوند تا نشانه هایی باشند برای امید و امید در اغلب موارد برایش معنایی معادل مذهب را دارد. ضمن این که مذهب با آن همه حضور و تأکیدی که در عکس هایش دارد، در همه جا به یکسان تأیید نمی شود. در دنیای او هیچ ارزش قاطعی دیده نمی شود. نشانه ها دائم میان دو قطب سیاه و سفید در نوسان اند. صلیب هایش، مجسمه مسیحش، و نمادهایش از مسیحیت گاه در تیرگی فرو می روند و گاه مشمول نور و برکت می شوند. آدم هایش گاه سیاه اند و در حرکت و گریزان و لرزان. گاه سفیدند و آرام و نشسته و عمیق. حضور چیزها در صحنه های او (که به پس آویز نثار می مانند پس از اجرا و بدون حضور بازیگران) بی توجیه است. دلیلی برایشان نداری. بی کار کردند. به خاطر همین بی توجیه بودن، اشیاء

می توان از رابرت هاووز چیزی ندانست و سیاهی های فراگیر و سفیدی های مختصر تصاویرش را حمل بر کورسوی امید در میانه ای از تباهی و بلیه و گرفتاری کرد. دنیای عکس های او مثال مصور شده ای از (سرزمین هرز) تی اس الیوت است. سرزمین شهرهای بی تحرک و خاک های بی برکت و آسمان های گرفته.

این سرزمین مصور اغراق شده بی شک ساخته و پرداخته ذهن هاووز است. ذهنی که دیگر برایش فرقی نمی کند در کجا یا در چه زمانی عکس بگیرد. او آرام آرام از مقام خالق این دنیا تبدیل به ناظر آن می شود. دوربین به دست دائم قدم می زند و پرسه می زند و گوشه گوشه آن را برمی کشد و نشانمان می دهد. از شهر تا دشت - از شهر بازی تا گورستان - از آپارتمان ها تا کلبه ها - از راهای پوسیده تا دیوارهای مسدود و... همه چیز و همه جا برایش تجسم حدودی یک معنایند:

هراس از سیاهی فاجعه و سردی

سفیدی پس از فاجعه.

دیدگاه او بر خاسته از ذهنی خسته

و غیظ گرفته است که سعی

می کند تا تحمل فشار

حکومت های فاشیستی زمانه اش

را از طریق تصاویر تحمیل گر و

فشارآورش به بیننده منتقل کند.

بدین ترتیب نوعاً تصاویر خود او نیز

ساختاری قاطع و یک سویه و

دیکتاتوری پیدا می کند. ما در

مقام بیننده خیلی نمی توانیم در

فضای تصویر او پرسه بزنیم و سرک

بکشیم.

سیاهی های بی جزئیات و

سفیدی های تخت، کمابیش ما را

در همان سطح اول نگه می دارد.

بطوریکه تأکید قوی خطوط و

سطوح عکس، ما را با دقتی

گرافیکی به سوی خواست عکاس

راهنمایی می کند.

انتساب «رئالیسم جادویی» به این

عالم حاصل نشانه های موضوعی و

تصویری عکس هایی است که پا در

واقعیت و سر به سوی وهم و خیال

دارد.

او تکه تکه نشانه های سرزمینش را پی می ریزد و آرام آرام یاد می گیرد تا چگونه هر چیزی از عالم واقع را به سوی عالم خیالی خودش بکشاند و در آن جا، جای دهد و بخشی از بار انتقال این سرما و فشار را بر دوشش بگذارد. به نظر نخستین سنگ بنای شکل دهنده این سرزمین آسمانهایش است. آسمانهایی خاکستری و یکدست که پوشش فراگیرشان راه را بر هر نفسی می بندد و بر کل این دامنه سا به انداز می شود. چنانکه خود عکاس هم تدریجاً در دام این فضای خودآفریده گرفتار می شود و به استناد آثارش یک عمر در پیله آن دست و پا می زند. او دیگر آغشته به این تلخی و سیاهی شده است. سر دوربینش به هر سو که می رود، جز سیاهی و سردی حاصلی نمی بیند.

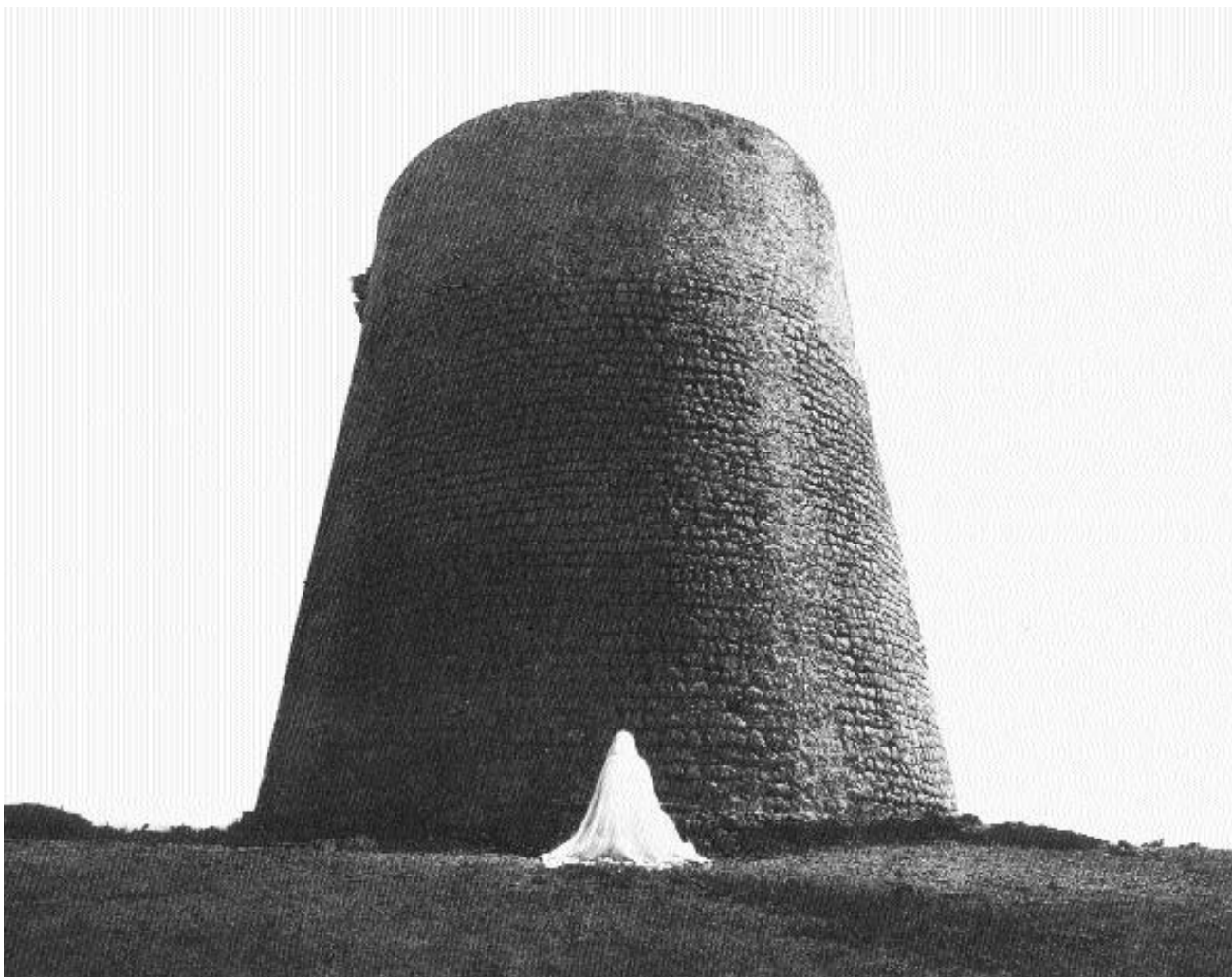
آسمانش را گرفته تنگ بر آغوش...

شهریار توکل

۱- نمی دانم چرا برخی از منتقدین اصرار دارند به بهانه تبلیغات تکرار شده داخل این تصویر، رابرت هاووز را به جریان پاپ آرت بچسبانند!؟

۲- فرسید آرت تنگ معتقد بود او شاید هنوز باشد که زن سفیدپوش نشسته روی صندلی، فرشته ای است واقعی و بی نال، در آرامش محض.





2





4



5

۴-رابرت هاووزر / پرندۀ در پارک - ۱۹۵۴

4 - Robert Hausser / Vogel im park - 1954

۵-رابرت هاووزر / راه های پایتین - ۱۹۵۴

5 - Robert Hausser / Unter wegs - 1954



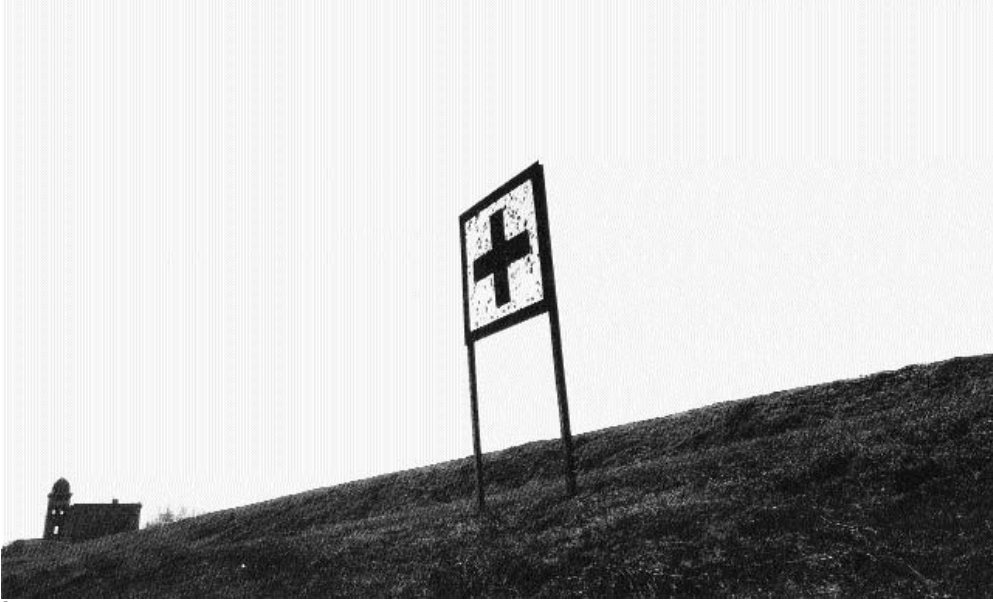


3

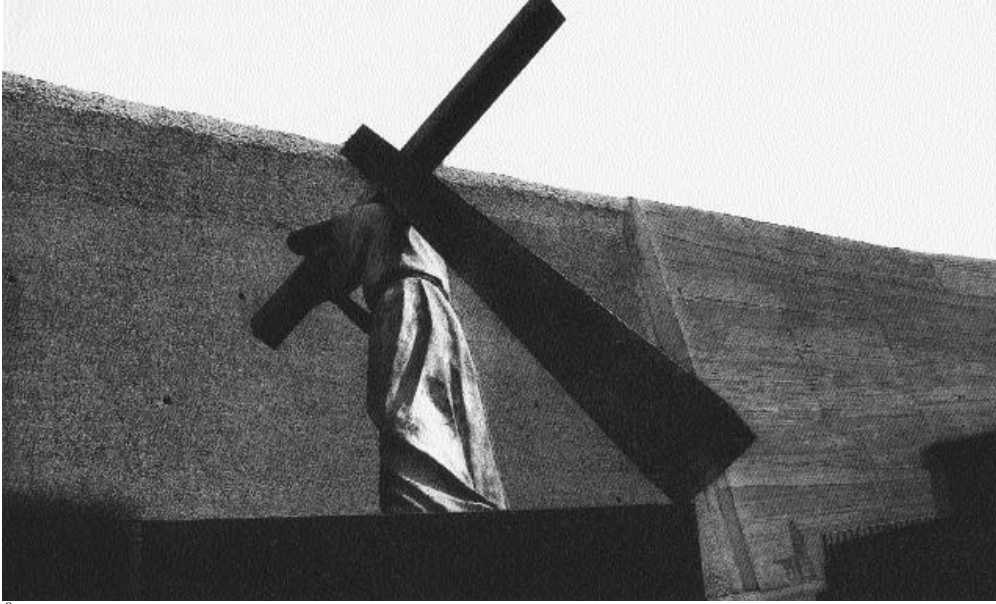
3_ Robert Hauser / Tuileries - 1953

۳- رابرت هاووزر / ۱۹۵۳





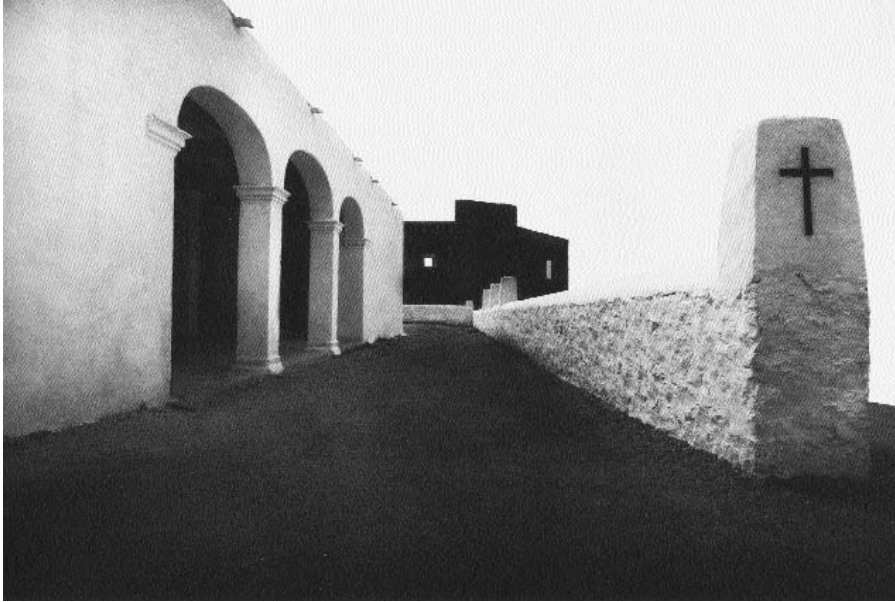
8



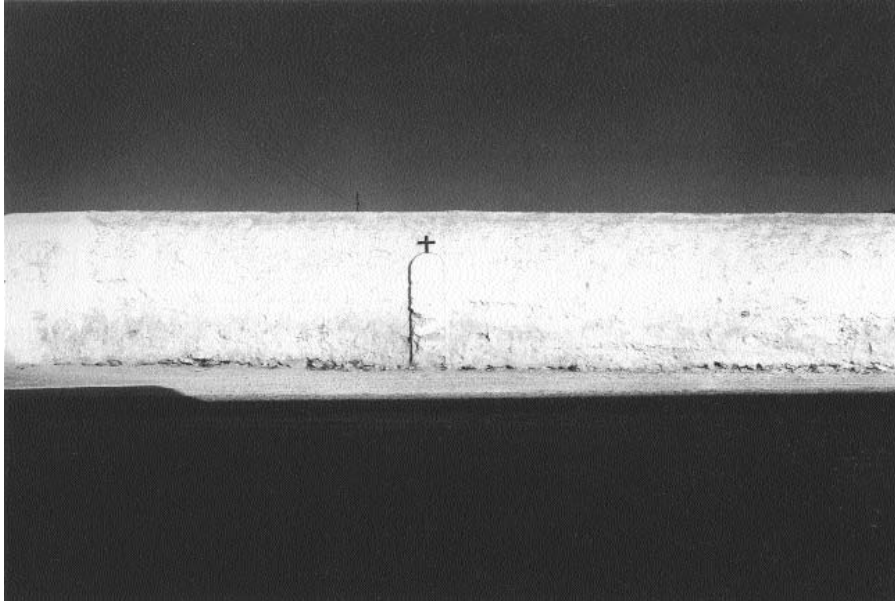
9



- ۸- رابرت هاوزر / ۱۹۷۲
 8- Robert Hausser / Zeichen in der Landschaft III - 1973
 ۹- رابرت هاوزر / این جا جلیتتا است - ۱۹۸۲
 9- Robert Hausser / beirall ist Golgatha - 1982



6



7

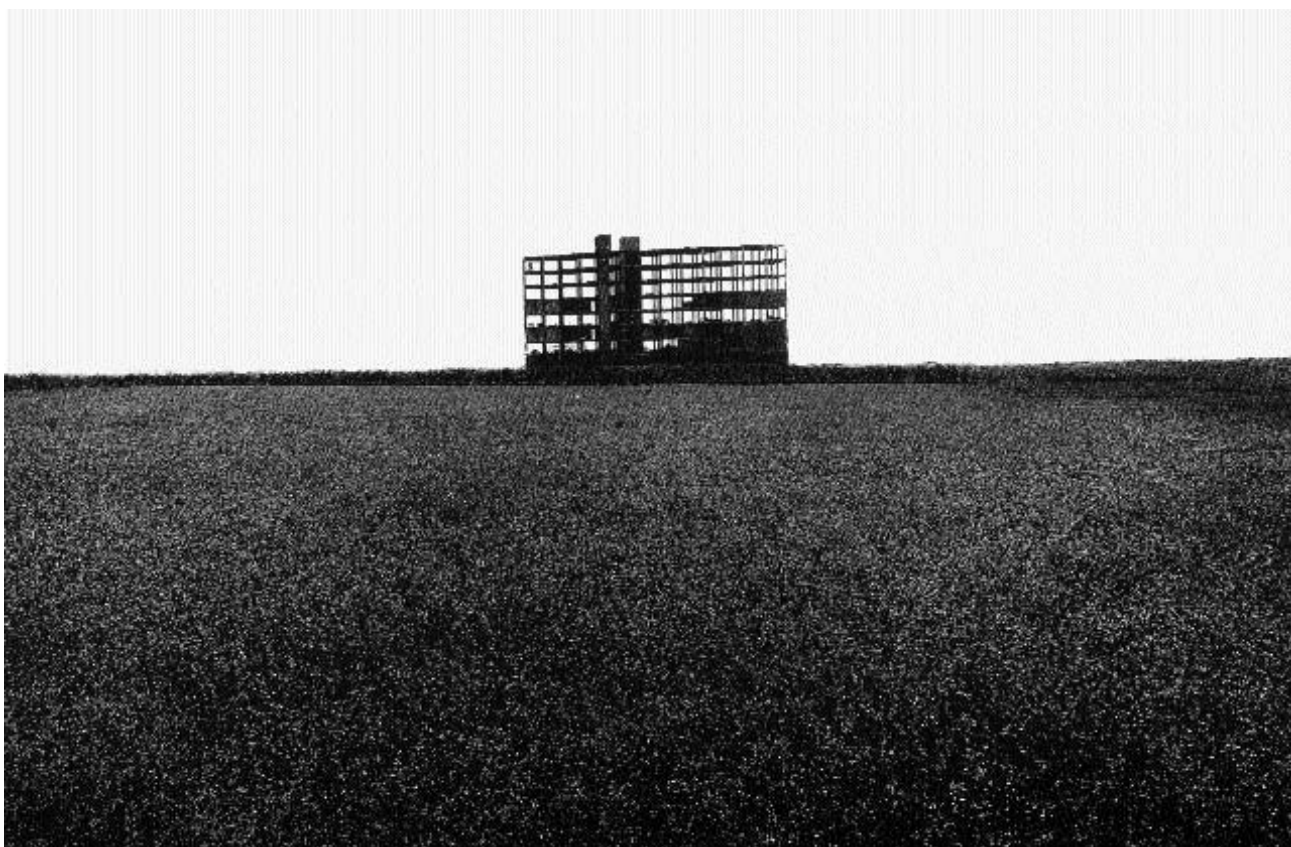
۶- رابرت هاووزر / ایستگاه - ۱۹۷۸

6 - Robert Hausser / Station - 1978

۷- رابرت هاووزر / راه صلیب - ۱۹۸۱

7 - Robert Hausser / Kreuzweg - 1981





14

14 - Robert Hausser / Tourist Hotel - 1980

۱۴- رابرت هاوزر / هتل توریست - ۱۹۸۰





10



11



12



13

۱۰- رابرت هاووز / یک جای متروک - ۱۹۸۴

10 - Robert Hausser / Verlassener ort - 1984

۱۲- رابرت هاووز / مرداب - ۱۹۸۴

12 - Robert Hausser / Moor II - 1984

۱۱- رابرت هاووز / بدون محدوده - ۱۹۷۳

11 - Robert Hausser / Off limits! - 1973

۱۳- رابرت هاووز / یادگاری - ۱۹۸۴

13 - Robert Hausser / Erinnerung I - 1984





15



۱۵- راپرت هاووز / عروس - ۱۹۶۳

15 - Robert Hauser / Die Braut - 1963